

بررسی رویکرد امنیتی جمهوری اسلامی ایران به آسیای مرکزی

عنایت... یزدانی¹

نجمه مسعودی²

حسین دالوند³

جمهوری اسلامی ایران به دلیل موقعیت ویژه ژئوپلیتیک، اقتصادی، تمدنی و استراتژیک همواره در معرض تهدیدهای گوناگون از سوی قدرت‌های بزرگ قرار داشته است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مرزهای تهدید علیه ایران از جانب روسیه به ماورای کوه‌های قفقاز عقب می‌نشیند و این امر یک مطلوبیت استراتژیک و امنیتی برای ایران محسوب می‌گردد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و گشایش مرزهای جدید و استقلال کشورهای آسیای مرکزی، نه تنها تهدیدهای نظامی را کاهش داد، بلکه فرصت‌های (و بعضاً تهدیدهای) جدیدی را برای ایران به وجود آورد.

سوالی که در اینجا مطرح است، این می‌باشد که با توجه به شرایط این جمهوری‌ها و معضلات سیاسی، اجتماعی و امنیتی آنها، رویکرد امنیتی ایران در این منطقه چگونه می‌باشد. مفروض مقاله این است که جمهوری‌های آسیای مرکزی می‌توانند در شرایط ثبات و امنیت، اهداف خود را محقق سازند و در نتیجه اهداف و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران نیز می‌تواند در چنین شرایطی بهتر تامین گردد. از اولویت‌های امنیتی ایران در منطقه آسیای مرکزی این است که در این منطقه زمینه نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نه تنها افزایش پیدا نکند، بلکه کاهش نیز یابد و در این راستا، ایران سعی نموده با ایجاد روابط اقتصادی و فرهنگی (که منافع مشترک دوجانبه و چندجانبه را تأمین می‌نماید)، منافع خود را با منطقه گره بزند.

واژگان کلیدی: جمهوری اسلامی ایران، آسیای مرکزی، نواقع‌گرایی و امنیت.

¹ نویسنده مسئول، دانشیار دانشگاه اصفهان، ایران. Email:yazden2006@yahoo.com

² دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته روابط بین الملل، دانشگاه اصفهان، ایران.

Email:Najmahmassoudi@yhoo.com

³ دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته روابط بین الملل، دانشگاه اصفهان، ایران.

Email:hoseindalvand@yhoo.com

مقدمه

تلاش برای بالا بردن امنیت ملی از مهم‌ترین نگرانی‌ها و یکی از پایه‌های سیاست خارجی دولت‌ها می‌باشد. در این رابطه آنچه که مورد توجه قرار می‌گیرد، تحولی است که در مفهوم امنیت از نگاه جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاده است. دیدگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی ایران در زمینه امنیت به دلیل نبود تعریف ثابت و مشخص متفاوت بوده است، این امر شاید ناشی از محیط متغیر و بی‌ثبات پیرامونی ایران باشد.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی در سال 1991، فرصت امنیتی و ژئوپلیتیک خاصی را در اختیار ایران قرار داد، تا پس از دو قرن کشور از ناحیه حوزه شمالی احساس امنیت و عدم تهدید داشته باشد. هر چند درگیری‌ها و منازعات داخلی این جمهوری‌ها تا حدودی بر نحوه گسترش روابط ایران با آنها تاثیرگذار بوده است. البته سطح و میزان روابط ایران با این کشورها، رابطه مستقیمی با شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هر یک از آنها و منافی که از این روابط عاید ایران می‌شود، دارد. تا قبل از 11 سپتامبر 2001، مجموعه کشورهای آسیای مرکزی از لحاظ تحولات داخلی و جهت‌گیری‌های راهبردی و امنیتی آنچنان مورد توجه قدرت‌های جهانی قرار نداشتند و بیشترین توجه به این منطقه به دلیل ذخایر نفت و گاز بود که ریشه رقابت‌های موجود در منطقه محسوب می‌گردید؛ اما پس از 11 سپتامبر 2001 شرایط جدیدی در آسیای مرکزی پدید آمد و این منطقه به عنوان عقبه لجستیکی و تدارکاتی نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا در افغانستان شدیداً مورد توجه قرار گرفت و رقابت‌های ژئوپلیتیک به رقابت‌های نفتی افزوده گردید. ترکیب رقابت‌های ژئوپلیتیک و رقابت‌های نفتی و اقتصادی، شرایط ویژه‌ای در این منطقه به وجود آورد و حضور نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا و تاسیس پایگاه‌های نظامی در سرزمین‌هایی که به اصطلاح حیاط خلوت روسیه محسوب می‌شود، موجبات تحولات سیاسی و امنیتی جدیدی را فراهم ساخت که به همراه خود موج جدیدی از تهدیدها را علیه امنیت ملی ایران به وجود آورد.

مقاله حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که با توجه به شرایط حاکم بر منطقه آسیای مرکزی و معضلات سیاسی، اجتماعی و امنیتی موجود، رویکرد امنیتی ایران نسبت به این منطقه چگونه می‌باشد؟ و همچنین در رابطه با رویکرد امنیتی ایران در منطقه آسیای مرکزی این مفروض مورد نظر بوده است که استقرار صلح و ثبات در مرزهای شمالی ایران،

تامین کننده شرایط برای امنیت و منافع ملی ایران نیز خواهد بود. در نتیجه ایران همواره تلاش نموده است تا با میانجیگری در بحران‌ها و درگیری‌های موجود در این منطقه به رفع ناامنی و تهدیدهای بالقوه و بالفعل در منطقه کمک نماید و همچنین از نفوذ و گسترش قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای بکاهد. به طور خلاصه می‌توان گفت ایران کوشیده است تا همکاری‌های امنیتی را در سطح منطقه تقویت نموده و بدین طریق تهدید ناشی از بی‌ثباتی و منازعات منطقه‌ای را خنثی سازد.

چارچوب نظری: نظریه نو واقع‌گرایی

از نظر بسیاری از اندیشمندان، «امنیت» همواره مفهومی مورد اختلاف بوده است؛ اما با این وجود به طور عام و تلویحاً همیشه عنوان شده است که امنیت به معنی رهایی از تهدیدها در قبال ارزش‌های بنیادین (هم برای افراد و هم برای گروه‌ها) است و به طور خاص درباره اینکه توجه و تمرکز اصلی باید در سطح «فرد»، «ملی» و یا «بین‌المللی» باشد، اختلاف نظر وجود دارد.

یکی از رویکردهای مؤثر نسبت به تبیین امنیت، توسط نظریه‌پردازانی چون والتز¹، میرشایمر²، بوزان³ و ویور⁴ مطرح گشته است. آنها با این مساله آغاز می‌کنند که دستورکار امنیت می‌بایست گسترده‌تر گردد به طوری که تهدیدها را بتوان فراتر از امنیت دولتی و نظامی در نظر گرفت و بنابراین در برگیرنده افراد و اجتماع و جامعه جهانی باشد. در این صورت، «امنیت» نه به عنوان یک وضعیت عینی، بلکه باید به عنوان نتیجه فرآیندهای اجتماعی خاص در نظر گرفته شود (Jakson, 2006: 300).

بری بوزان در اثر خود با عنوان «مردم، دولت‌ها و هراس» معتقد است، ما به نوعی دیدگاه نسبت به مسئله امنیت نیاز داریم که علاوه بر جنبه‌های نظامی، شامل جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی نیز باشد و با توجه به شرایط گسترده‌تر بین‌المللی تعریف شود (بیلیس و اسمیت، 1383: 570). این دیدگاه مستلزم آن است که کشورها بر سیاست‌های بیش از حد معطوف به خود در زمینه امنیت غلبه کرده و به منافع

¹ Kenneth Waltz

² John Mearsheimer

³ Barry Buzan

⁴ Ole Weaver

همسایگان خود نیز بیندیشند (بوزان، 1983: 214). از سوی دیگر برخی معتقد هستند که تاکید بر روابط بین کشورهای مختلف، موجب نادیده گرفتن تغییرات عمده‌ای می‌شود که پس از پایان جنگ سرد به وجود آمده است (ویور و دیگران، 1993: 196). همچنین بوزان معتقد است که در مطالعه امنیت، بحث اصلی درباره رهایی از تهدیدها است. کسانی چون بری بوزان، کنت والتز و جان میرشایمر، معتقد به این هستند که امنیت ملی یا ناامنی، تا حد زیادی حاصل ساختار سیستم بین‌المللی است. آنها ساختار بین‌المللی را به شدت پایدار تلقی می‌کنند. میرشایمر در مقاله‌ای با عنوان «بازگشت به آینده» که در سال 1990 منتشر کرد، مدعی شد که پایان جنگ سرد احتمالاً منجر به بازگشت به سوی موازنه سنتی چند قطبی قدرت در سیاست خواهد شد که در آن ملی‌گرایی افراطی و رقابت‌های قومی سبب بی‌ثباتی و بحران می‌شود. وی معتقد است که با فروپاشی نظام دو قطبی، بار دیگر به عصر رقابت قدرت‌های بزرگ باز خواهیم گشت (مرشایمر، 1994: 4).

فرصت‌ها و چالش‌ها در منطقه آسیای مرکزی

به منظور فهم بهتر موضوع ناگزیر می‌بایست به جغرافیای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی منطقه آسیای مرکزی و ساختار حاکم بر آن نگاهی کلی داشت. بنابراین ویژگی‌های محیطی مورد بررسی قرار می‌گیرند تا از این رهگذر بتوان تشخیص داد که در این منطقه چه مسائلی برجسته‌تر هستند و برای تبیین ساختار منطقه می‌باید چه متغیرهایی را مورد توجه قرار داد.

منطقه آسیای مرکزی همواره با معضلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بی‌شماری روبه‌رو بوده است. نرخ بیکاری بالا، فقر و عدم رفاه کافی، به همراه استقرار دولت‌های ضعیف مشخصه کلی منطقه است که شاید بتوان گفت این عوامل می‌توانند به عنوان زمینه پرورش جنبش‌های رادیکال اسلامی در منطقه در نظر گرفته شدند (Omelicheva, 2010: 172). یکی دیگر از معضلات اساسی منطقه آسیای مرکزی مساله قاچاق می‌باشد به طوری که می‌توان گفت، مسیر اصلی قاچاق مواد مخدر تولید شده افغانستان به اروپا می‌باشد. دولت‌ها و نهادهای منطقه‌ای این معضل را به تروریسم نسبت می‌دهند (که عموماً از آن با عنوان بنیادگرایی اسلامی نام می‌برند) و البته گاهی برای جلب توجه بین‌المللی نسبت به این مساله اغراق می‌کنند (Jackson, 2006: 306).

اگر وضعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک منطقه آسیای مرکزی در نظر گرفته شود، ملاحظه می‌شود که از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است؛ چراکه از یک سو در همسایگی افغانستان و منطقه جنوب آسیا واقع می‌باشد و از سوی دیگر کناره‌گیری روسیه از این منطقه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، منجر به بروز مشکلات امنیتی عدیده‌ای گردید و این امر به خاطر عدم وجود یک ناظم امنیتی همانند گذشته در منطقه بود. بنابراین رقابت‌های درون منطقه‌ای، امکان تقویت ثبات و گسترش همکاری‌ها را فرسوده می‌ساخت و از طرفی مسائلی چون شورش‌های داخلی، رشد بنیادگرایی اسلامی و قاچاق اسلحه و مواد مخدر زمینه‌های حضور قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای و درون منطقه‌ای رقیب را فراهم می‌آورد (Sharma 2004: 263).

از آنجا که آسیای مرکزی هم منبع و هم مسیر انتقال قاچاق مواد مخدر از افغانستان به چین، روسیه و اروپا می‌باشد، امروزه به راه اصلی تجارت مواد مخدر و قاچاق اسلحه نیز تبدیل شده است (Mohapatra, 2007: 158).

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تضعیف روسیه، تمایل قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای نقش آفرینی در آسیای مرکزی افزایش یافت. اختلاف‌های قومی، بحران‌ها، بی‌ثباتی و مشکلات اقتصادی کشورهای تازه استقلال یافته، فرصتی برای بهره‌برداری و اعمال سیاست‌های امنیتی و اقتصادی به وجود آورد. از لحاظ سنتی، قدرت‌های خارجی، منطقه را به عنوان یک دروازه اقتصادی و استراتژیک برای دیگر بخش‌های جهان مورد توجه قرار داده‌اند. امروز، کاملاً آشکار است که رقابت قدرت‌های خارجی بر سر انرژی تنها یک جزء از توازن پیچیده اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت اقتصادی و استراتژیک می‌باشد. اکنون دیگر نمی‌توان ادعا نمود که هیچ قدرت خارجی علاقه‌ای به منطقه آسیای مرکزی برای سرمایه‌گذاری در امنیت خود ندارد. بنابراین احتمال رقابت قدرت‌های خارجی بر سر منطقه و منابع آن در سال‌های آتی بسیار زیاد بوده ولی ضرورتاً به معنی درگیری قدرت‌های بزرگ نخواهد بود. این رقابت به دلیل منافع مشترک قدرت‌های خارجی، ملایم خواهد بود، اما در عین حال منافع استراتژیک و اقتصادی موجب خواهد شد تا دولت‌های خارجی، فعالیت‌های دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی خود را در منطقه تشدید کنند (آلیکر و ساین، 1382: 271-272).

در مجموع با توجه به آنچه که در چارچوب نظری ارائه شد، می‌توان گفت، اگر فرض شود که دیگر عوامل سبب ایجاد درگیری می‌شوند، آنگاه احتمال مداخله قدرت‌های خارجی افزایش می‌یابد، حتی اگر منافع آنها دلیل درگیری و کشمکش نباشد. به دلیل آن که جای

کافی برای بسیاری از دولت‌ها در جهت کسب منافع از منابع منطقه وجود دارد و نیز از آنجا که ثبات منطقه‌ای هدف مشترک همه آنها است، انگیزه‌های همکاری و در عین حال رقابت بسیار زیاد است. دلایل استراتژیک برای حفظ روابط خوب میان طرف‌های سوم نیز احتمال درگیری را کاهش می‌دهد. اما به این دلیل که برخی بیش از دیگران نفع خواهند برد، احتمالاً رقابت همچنان به عنوان عامل مهمی باقی خواهد ماند. به علاوه، وجود انگیزه همکاری در میان قدرت‌های خارجی به معنای آن نیست که طرف‌های سوم نمی‌توانند منابع بالقوه درگیری منطقه‌ای باشند و یا این که در صورت روی دادن درگیری مداخله نکنند. حتی منافع مشترک در توسعه صلح آمیز این دولت‌ها نیز ممکن است عملی در جهت سوق دادن همسایگان به سوی درگیری و در عین حال مداخله طرف‌های دیگر باشد. اگر صلح مورد نظر آنها مورد تهدید قرار گیرد، این دولت‌ها ممکن است منافع خود را نیز در خطر ببینند. به علاوه، ضعف دولت‌های منطقه، انگیزه‌ای را در قدرت‌های خارجی ایجاد می‌کند تا به نفوذ بر جهت‌گیری‌های سیاسی دولت‌های محلی پرداخته و توان آنها را برای حفظ صلح و ثبات به چالش بکشند. اگر این قدرت‌های خارجی احساس کنند که باید درگیری‌ها را آرام سازند، آنگاه برای این امر اقدام خواهند کرد.

چنانکه ملاحظه گردید، ساختار کلی منطقه‌ای و بین‌المللی را می‌توان بر شکل دادن به رفتارهای خاص بازیگران، چه منطقه‌ای و چه فرامنطقه‌ای موثر دانست. مثلاً با ایجاد خلأ ژئوپلیتیک در منطقه آسیای مرکزی، فعالیت گسترده قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و به دنبال آن با حضور شرکت‌های مختلف نفتی، ساختمانی و اقتصادی غرب در منطقه و شدت فشار سیاسی برای نفوذ در نظام تصمیم‌گیری کشورهای تازه استقلال یافته، زمینه برای تنش و رقابت گسترده اقتصادی و سیاسی میان کشورهای درون و برون منطقه فراهم گردید. در این زمینه می‌توان به چهار نوع تنش کلی میان این قدرت‌ها اشاره نمود:

1. برخورد منافع بین ایالات متحده آمریکا و روسیه در تداوم رقابت نیم قرن گذشته؛

2. برخورد منافع بین روسیه و ترکیه به دلیل نفوذ ایالات متحده آمریکا و گسترش ناتو به محدوده امنیت ملی روسیه؛

3. برخورد منافع بین ترکیه و ایران (و بعضاً پاکستان و عربستان سعودی) به عنوان دو قدرت منطقه‌ای با رقابت‌های فرهنگی، سیاسی و امنیتی؛

4. برخورد منافع بین ایالات متحده آمریکا و ایران به دلیل اجرای مواردی چون "مهار دوجانبه" و "قانون داماتو" و مسایل و اختلافات فی مابین از زمان پیروزی انقلاب اسلامی و به خصوص پروژه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران (علایی، 1388: 153-157 و فلاح پیشه، 1380: 21).

گفته می‌شود که با پایان جنگ سرد و استقلال جمهوری‌ها در آسیای مرکزی، باردیگر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی، بازی بزرگ جدیدی را در این منطقه شکل داده‌اند. این بازی بزرگ جدید عمدتاً میان روسیه، ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا، چین، ایران، ترکیه و برخی کشورهای دیگر و همچنین شرکت‌های چند ملیتی در منطقه در جریان است. این بازی بر سر منافع اقتصادی (به ویژه منابع انرژی در منطقه) و سیاسی (نفوذ و تسلط بر منطقه) می‌باشد.

رویکرد روسیه به آسیای مرکزی

روسیه هم به عنوان وارث اتحاد جماهیر شوروی و هم به عنوان قدرت جهانی که الزامات ژئواستراتژیک خاص خود را دارا می‌باشد و به خصوص در چارچوب گفتمان "اوراسیای گرای" و نیز رهیافت "خارج نزدیک" همواره منطقه آسیای مرکزی را متغیری کلیدی در رویکرد امنیتی خود قلمداد کرده است.

در دوره پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روسیه ابتدا دچار نوعی سرگردانی نسبت به منطقه آسیای مرکزی گردید و تا زمانی که از ناحیه این منطقه احساس تهدید نمی‌کرد، اهمیت خاصی برای آن قائل نبود و این امر شاید به خاطر عدم اهمیت این منطقه در سیاست غرب محوری روسیه بود (Jonson, 2001:96-97). از طرفی در این دوره تنها بسته به شخصیت مقامات رسمی، دیدگاه روسیه نسبت به این منطقه متفاوت بوده است، برای مثال اهمیت اقتصادی منطقه همچنان تداوم داشت، اما در دوره ولادیمیر پوتین، برای اولین بار منطقه آسیای مرکزی جایگاه اساسی در ایستار کرملین نسبت به مرزهای استراتژیک خود کسب نمود. در این دوره، انرژی (نفت و گاز) ابزار اصلی در اعمال سیاست‌های روسیه بود. منابع معدنی و انرژی منطقه برای روسیه این امکان را فراهم آورد تا از طریق کنترل قراردادن صادرات این مواد، نقش بین‌المللی اش را تداوم و افزایش بخشد (Fumagalli, 2007:10).

یکی از بحث‌های مطرح در روسیه پس از فروپاشی نظام پیشین، طرح عرصه منافع امنیتی در حوزه شوروی سابق است. پس از فروپاشی، اهمیت بنیادین و استراتژیک همچنان نسبت به آسیای مرکزی حفظ شد و روس‌ها که وامدار یک اندیشه تاریخی و استراتژیک در قبال این منطقه بودند، نتوانستند از سیره گذشتگان دست بردارند. تحولات سیاسی پس از فروپاشی نشان نمی‌دهد که در اولویت‌های سیاستمداران مسکو در نگرش به آسیای مرکزی تغییری ایجاد شده باشد. در سال 1992 زمانی که استراتژی جدید روسیه تدوین و از حوزه جغرافیایی شوروی سابق به عنوان عرصه منافع امنیت ملی روسیه نام برده شد، آسیای مرکزی بار دیگر جزء عرصه منافع ژئوپلیتیک روسیه محسوب شد (واعظی، 1387: 274).

تا پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روس‌ها قدرت حاکم در تمامی جمهوری‌های شوروی سابق بودند، اما پس از فروپاشی، موقعیت روسیه در صحنه سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی به شدت کاهش یافت و در مقابل نقش و موقعیت ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و چین به سرعت افزایش یافت. بدین جهت بود که در دوران ولادیمیر پوتین سیاست واقع‌گرایی در روابط با کشورهای آسیای مرکزی حاکم گردید و روسیه از نظر جهت‌گیری در منطقه بسیار واقع‌گراتر از گذشته شد (Chotaev, 2006: 121). تمایل رهبران این منطقه برای خروج از انحصار روابط و مبادلات با روسیه، ضعف روسیه برای پاسخگویی به نیازهای اقتصادی این کشورها، استقرار پایگاه‌های نظامی ایالات متحده آمریکا برای مبارزه با تروریسم و تمایل چین برای حضور فعال در منطقه، عواملی هستند که روسیه را مجبور نمود به رغم دیدگاه‌های انحصار طلبانه نسبت به منافع خود در آسیای مرکزی با جهت‌گیری واقع‌گرایانه‌تری ورود بازیگران دیگر به منطقه را به رسمیت بشناسد. از دیدگاه نوواقع‌گرایی، این امر را می‌توان به عنوان شکلی از ایجاد توازن توسط روسیه دانست.

سیاست روسیه در این منطقه دارای ماهیت دوگانه‌ای است. از یک طرف مسکو به دنبال حضور قوی‌تری در منطقه از طریق کشورهای طرفدار روسیه است و در آن چین و ایران، دو مخالف قوی آتلانتیک‌گرایی مشارکت می‌باشند. از سوی دیگر به طور آشکار با جهان آتلانتیک ائتلاف نموده و مایل است همراه با آن عمل نماید (شاراپووا، 1382: 21). روسیه در عین حال، رشد جنبش‌های سیاسی اسلامی و رادیکال و جنبش‌های جدایی طلبانه در آسیای مرکزی را تهدیدی برای خویش قلمداد می‌کند. روس‌ها خواهان جلوگیری از آشوب و خشونت، ریشه‌کن کردن جنایت و مواد مخدر و بقای دولت‌های سکولار می‌باشند،

ولی این منافع در تضاد با تمایل آنها برای حفظ سلطه بر کشورهای منطقه است که نیازمند ضعف سیاسی و وابستگی آنها به روسیه می‌باشد.

در چند سال گذشته، روسیه به دنبال آن بوده است تا اهداف خود در آسیای مرکزی را با سیاست چندگانه‌ای دنبال نماید، که بر طبق آن دولت‌های محلی را برای ایجاد نفوذ و تلاش در جهت کاهش تهدیدها به سوی خود جلب نماید و در پی آن بوده است تا با وعده کمک‌ها و تعهدات امنیتی از ترس بی‌ثباتی و درگیری در منطقه بیشترین سود را ببرد.

این منطقه البته نه صد در صد مثل گذشته، تحت نفوذ مسکو قرار دارد و روسیه تمام فعالیت‌های خارجی در نزدیکی مرزهای خود را تهدید تلقی می‌کند، این امر به ویژه در مورد نگرش مسکو نسبت به روابط دو یا چند جانبه ایالات متحده آمریکا و ترکیه با دولت‌های آسیای مرکزی، صادق است. این فعالیت‌ها به عنوان تلاش برای خارج ساختن متحدان طبیعی روسیه از حوزه نفوذ این کشور تلقی شده است. منافع سیاسی و اقتصادی روسیه در منطقه، همراه با تمایل آن کشور برای حفظ و اظهار برتری خود و حضور نیروهای روسی در آسیای مرکزی، همگی حکایت از آن دارند که در صورت وقوع درگیری، روسیه نیز به ایفای نقش خواهد پرداخت. به علاوه، منافع روسیه در منطقه بدان معناست که اگر روسیه برای نشان دادن توانایی‌های خود و اینکه هنوز هم دارای قدرت می‌باشد به جنگی خارجی روی آورد در این صورت منطقه آسیای مرکزی در خطر اصلی این جنگ می‌باشد (آلیکر و ساین، 1382: 287-283).

اگر رفتار روسیه در حال حاضر نئوامپریالیستی نباشد، ولی متفاوت از تجربه گذشته دولت‌های منطقه‌ای بوده و بر این اساس مشکل بتوان رفتار روسیه را خیرخواهانه فرض نمود.

رویکرد ایالات متحده آمریکا به آسیای مرکزی

با استقلال یافتن جمهوری‌های شوروی سابق، دولت ایالات متحده آمریکا با عرصه جدیدی در سیاست خارجی خود نسبت به منطقه تازه شکل گرفته روبه‌رو شد. محور فعالیت‌های ایالات متحده طی دهه اول پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در منطقه، فعالیت‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و از نظر سیاسی گفتمان دموکراسی‌سازی و توجه به حقوق بشر مبنا قرار گرفته بود، اما پس از حادثه 11 سپتامبر 2001 در آمریکا، این محوریت بیشتر بر اساس مسایل امنیتی و استراتژیک شکل گرفته است.

پس از حمله تروریستی 11 سپتامبر 2001 که در ایالات متحده جنگ علیه تروریسم به موضوع اصلی تبدیل شد و به دنبال آن، ایالات متحده رژیم‌های منطقه آسیای مرکزی را با وجود رویه غیر دموکراتیک آنها مورد حمایت قرار داد. ایالات متحده به دنبال دستمایه‌ای برای نادیده گرفتن رفتارهای ناقض دموکراسی‌سازی و اصول حقوق بشر در این منطقه بود و با بروز این رویداد اولویت دموکراسی‌سازی و مسائل حقوق بشری جای خود را به مسأله نوظهور تروریسم داد (Rumer 2002: 57-68).

واشنگتن برای دستیابی به منافع خود در این منطقه سه هدف کلی را دنبال می‌کند: اقدام پیشگیرانه علیه تروریست‌ها و رژیم‌هایی را که حامی آنها تلقی می‌کند؛ کسب برتری به عنوان قدرت مسلط جهانی در این منطقه نسبت به رقیبان؛ حمایت از الگوهای مورد نظر خود در زمینه نظام‌های سیاسی و حقوقی به ویژه در کشورهای اسلامی (صادقی، 1381: 12).

بنابراین به طور کلی می‌توان اهداف و ابزارهای آمریکا را در آسیای مرکزی به صورت

زیر دسته‌بندی نمود:

- دستیابی به منابع نفت و گاز و کنترل استخراج و صدور آن؛
 - دستیابی به بازارهای منطقه و گسترش تجارت در آن؛
 - حفظ وضع موجود و تقویت نهادهای کشورهای منطقه در راستای اهداف دراز مدت خود.
 - مقابله با نفوذ روسیه؛
 - مقابله با نفوذ ایران؛
 - رقابت با چین؛
 - حمایت از گسترش نفوذ ترکیه؛
 - تحکیم مناسبات امنیتی با کشورهای منطقه؛
 - حضور دراز مدت در منطقه؛
 - بهره‌برداری از نهادهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی غربی برای دستیابی به اهداف؛
- همان‌گونه که بیان گردید هدف کلان آمریکا، نفوذ گسترده و حضور دراز مدت و مطمئن در آسیای مرکزی است (واعظی، 1387: 286).

در سال‌های پس از جنگ سرد، ایالات متحده از دید خود به دنبال شناسایی تهدیدها در یک محیط تهدیدآمیز کوچک بود. اهداف و منافع را که ایالات متحده دنبال می‌نمود، اهداف امنیتی را در پی نداشت بلکه به دنبال پیشرفت اهداف ایدئولوژیکی و بشر دوستانه

مانند دموکراتیزه کردن، حفظ صلح و غیره بود. در عین حال آمریکا منافع اقتصادی را نیز دنبال کرده و در پی راههایی بود تا تهدیدهای فراملی و غیر فوری ولی نگران کننده برای منافع و رفاه خود را کاهش دهد.

آمریکا امیدوار است تا نفوذ روسیه در آسیای مرکزی را محدود سازد و در عین حال کاملاً مراقب است تا خود را در تضاد با مسکو قرار ندهد. بنابراین، اگرچه همکاری آمریکا با کشورهای منطقه افزایش یافته ولی این کشور از پذیرش هر نوع تضمین امنیتی خودداری کرده است.

بر اساس رویکرد جدید دولت آمریکا و مفهوم جدید منطقه‌ای، آسیای مرکزی و آسیای جنوبی به عنوان منطقه بزرگتر تلقی می‌گردد که به نام آسیای مرکزی بزرگتر نامیده می‌شود (Iazmuradov, 2006: 80-81).

طرح جدید منطقه‌ای، برای تقویت روابط آسیای مرکزی با ترکیه و اتحادیه اروپا به عنوان دو دوست آمریکا طراحی شد تا وابستگی آسیای مرکزی را به رقبای آمریکا کاهش دهد. البته این طرح صرفاً ژئواقتصادی نیست، بلکه طرحی ژئوپلیتیک نیز می‌باشد که هدف آمریکا از آن کاهش نفوذ روسیه و چین و ایران در منطقه و افزایش نفوذ هم پیمانان خود مانند پاکستان، هند و ترکیه می‌باشد. مسلماً این امر موقعیت جهانی و منطقه‌ای آمریکا را در منطقه در مقایسه با بازیگران دیگر افزایش می‌دهد (سنجابی و سیفی، 1387: 90).

با توجه به جایگاه و محوریت نقش آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان، این کشور سعی می‌کند تا با حضور موثر و جدی در منطقه، خلأ موجود در اتصال مناطق نفوذ استراتژیک ایالات متحده آمریکا را در این دوران پر نماید. این نقش آفرینی به ویژه بعد از وقوع حادثه 11 سپتامبر 2001 و حمله به افغانستان، اهمیت بیشتری یافته و آمریکا با حضور مستقیم در منطقه و کسب پایگاه‌های نظامی در جهت دسترسی به اهداف استراتژیک و محاصره رقیبان خود یعنی روسیه و چین گام برداشته است (برزگر، 1383: 185). از سویی دیگر، شواهد نشان می‌دهند که پس از 11 سپتامبر 2001 رهبران رژیم‌های منطقه تهدید از جانب بنیادگرایی اسلامی را برجسته ساخته‌اند و بنابراین از نیاز واشنگتن به کسب حمایت برای جنگ علیه تروریسم بیشترین بهره‌برداری را داشته‌اند (Yazdani, 2007: 141).

در چارچوب تحلیلی نوواقع‌گرایی می‌توان بیان داشت که قبل از 11 سپتامبر 2001، همکاری‌های امنیتی آمریکا و مداخله اقتصادی در آسیای مرکزی، بدان معنا بود که

درگیری‌های منطقه‌ای، ایجاد کننده اختلال در تلاش‌های آمریکا محسوب می‌گردید؛ اما در حال حاضر این وضعیت به خاطر مداخله فعال آمریکا در کشمکش‌های نزدیک به این منطقه، حتی تشدید شده است. البته ممکن است حضور آمریکا در منطقه شکاف‌ها، اختلاف‌ها و احتمال وقوع درگیری‌ها را کاهش دهد، ولی در عین حال باید این مسأله را مد نظر قرار داد که این حضور ممکن است سبب تشدید درگیری‌ها شده و نیروهای آمریکایی را به اهداف مبارزاتی تبدیل کند. بنابراین اگر آمریکا همچنان در منطقه فعال باقی بماند، آنگاه همزمان با نبرد بر ضد گروه‌های تروریستی، تجارت مواد مخدر و جرم و جنایت، باید به تلاش‌هایی در جهت ایجاد صلح و ثبات دست زد، تا نیروهای آن قادر باشند با امنیت نسبی اقدام نموده و وعده‌های خود را در مقابل دولت‌های محلی، به طور کامل به اجرا درآورند. اکنون آمریکا انگیزه‌ها و الزامات خود را برای مداخله در منطقه دارد. اگر این کشور از منطقه خارج شود، ممکن است سبب آناارشی و درگیری گشته و زمینه پرورش تروریسم و خشونت را بیشتر فراهم آورد.

رویکرد ترکیه به منطقه آسیای مرکزی

دولت ترکیه در سیاست خارجی خود در این منطقه بر دو عرصه سیاسی و اقتصادی تأکید دارد. در عرصه سیاسی، ترغیب حکومت‌های منطقه به حرکت در مسیر توسعه و نوسازی به سبک غربی با زیرساختی دموکراتیک و لائیک و در عرصه اقتصادی ترویج سیستم سرمایه‌داری عرضه و تقاضا به سبک آزاد را مد نظر دارد. عواملی نظیر اجماع نیروهای داخلی در مورد توجه به آسیای مرکزی، ضعف روسیه در سال‌های اولیه فروپاشی، حمایت آمریکا و تمایل بازیگران غیر دولتی ترکیه منجر به افزایش حضور و توجه ترکیه به منطقه گردیده است (Weitz, 2011: 4-7). مؤثرترین عامل حضور ترکیه در منطقه، تلاش آمریکا برای منزوی ساختن ایران و نیز مقابله با روسیه و گسترش نفوذ این کشور از طریق حمایت از ترکیه بوده است.

رهبران ترکیه سعی می‌کنند با پیروی از خط‌مشی سیاست خارجی آمریکا و ترویج الگوی حکومتی خود از کمک‌ها و حمایت‌های غرب به ویژه آمریکا برای نفوذ در منطقه برخوردار شوند (رابینز، 1380: 115).

همچنین اروپا و رژیم صهیونیستی نیز با حمایت نسبی از حضور ترکیه در منطقه، در صدد رسیدن به اهداف و منافع خود می‌باشند. از نظر اروپایی‌ها، ترکیه می‌تواند کشورهای منطقه را وارد جامعه بین‌الملل نموده و امنیت انتقال انرژی از این منطقه به اروپا را تأمین نماید. همین‌طور رژیم صهیونیستی، همکاری ترکیه و ایالات متحده آمریکا را مانع از گسترش اسلام‌گرایی افراطی در منطقه می‌داند تا با ایجاد چالش‌هایی برای ایران در این منطقه از ایدئولوژی‌گرایی ایران در سیاست خارجی بکاهد (قهرمان پور، 1383: 52).

استراتژی آنکارا در این منطقه را می‌توان این‌گونه بیان کرد، دستیابی به اهداف و منافع اقتصادی، دسترسی به بازار وسیع مصرف، اجرای نقش رابط برای سرمایه‌گذاری غرب و استفاده از نیروی کار ارزان و مواد خام منطقه (Akcali and Engin-Demir, 2012:17-19).

بر اساس چارچوب نظری نوواقع‌گرایی می‌توان گفت، روابط روبه‌رشد میان آمریکا و کشورهای آسیای مرکزی، ممکن است اهمیت ترکیه برای این کشورها را کاهش دهد و اتفاقاً این اهمیت تا حدودی کاهش یافته است، مگر اینکه ترکیه باز همچنان به همکاری با آمریکا ادامه دهد. توسعه روابط آمریکا با روسیه نیز می‌تواند بر ترکیه تأثیرگذار باشد. اگر روسیه و آمریکا در رابطه با اقدامات خود در منطقه همکاری نمایند، آنگاه ترکیه نیز برای ملحق شدن به این همکاری تشویق خواهد شد و این امر می‌تواند روابط ترکیه با روسیه را بهبود بخشد. به هر حال اگر ثابت شود که همکاری آمریکا و روسیه پایدار نمی‌باشد، آنگاه روسیه به حضور ترکیه در حیات خلوت خود حساس شده و این امر سبب افزایش تنش میان دو کشور و تضعیف روابط اقتصادی میان آنها خواهد شد.

رویکرد چین به آسیای مرکزی

چین از جمله قدرت‌هایی است که به طور مستقیم از چالش‌های امنیتی منطقه آسیای مرکزی همواره متأثر گردیده است. اینکه دولت چین خود در معرض مسأله بنیادگرایی اسلامی قرار داشته و تداوم و قدرت‌یابی بیشتر بنیادگرایی در منطقه آسیای مرکزی مسلماً در تقویت موج بنیادگرایی در چین کمک خواهد نمود.

با توجه به ظهور تحول و پویایی در مسائل جهانی که ناشی از فروپاشی نظم دوران جنگ سرد می‌باشد، شماری از بازیگران این توان را یافته‌اند تا نقش و برتری بین‌المللی خود را گسترش دهند. چین یکی از آن بازیگرانی است که از متلاشی شدن نظام دوقطبی سود برده‌اند

و رفتارهای خاص خودشان را در زندگی بین‌المللی به نمایش گذاشته‌است. بنابراین در حالی که تا ابتدای دهه 90 چین به عنوان یک قدرت بزرگ منطقه‌ای، فاقد سیاست منطقه‌ای شناخته می‌شد؛ ارتباط جدی و مستمر با همسایگان در این منطقه منجر به بالا رفتن و افزایش نقش و بازیگری چین در نظام بین‌المللی شده است (Kavalski, 2010: 132).

پکن در منطقه آسیای مرکزی خواهان صلحی پایدار و تکمیل روابط، عقب راندن حرکت‌های اسلامی، سرکوب تمایلات تجزیه طلبانه، جلوگیری از قاچاق اسلحه، تأمین منافع اقتصادی خود در حوزه انرژی و محدود کردن حوزه نفوذ ایالات متحده آمریکا است (هیبر، 1377: 100). از نظر اقتصادی و نظامی، چین قدرت منطقه‌ای و به عنوان یک بازیگر مهم در منطقه آسیای مرکزی می‌باشد که از نظر اهمیت پس از روسیه قرار دارد. برای چین این منطقه به منزله بازار بالقوه برای اقتصاد رو به رشد آن و یک منبع تأمین مواد خام استراتژیک و مهم محسوب می‌گردد.

برخی از منافع اصلی چین در منطقه آسیای مرکزی عبارت هستند از:

- حضور در رقابت‌ها برای بهره‌برداری از ذخایر انرژی منطقه و طرح‌های خط لوله انتقال این مواد به شرق آسیا؛
- جلوگیری از افزایش حضور آمریکا و ناتو در منطقه آسیای مرکزی و گسترش آن به سوی شرق؛
- کمک به تحقق وحدت اقتصادی کشورهای منطقه در جهت جلوگیری از بحران اقتصادی و هرج و مرج و کاهش وابستگی آنها به روسیه و غرب؛
- جلوگیری از گسترش بنیادگرایی اسلامی و افراط‌گرایی دینی در منطقه با توجه به آسیب پذیر بودن بخش‌های بزرگی از استان‌های شمال غربی چین در برابر آن؛
- مقابله با جدایی خواهی قومی با توجه به اشتراکاتی که بین برخی از اقوام ساکن مرزهای شمال غربی چین و آسیای مرکزی از جمله ایغورها، قرقیزها و غیره وجود دارد؛
- مبارزه با جرایم سازمان یافته بین‌المللی، حمل مواد مخدر و جنگ افزار در منطقه؛
- تلاش در جهت حفظ آرامش در شبه قاره هند که بر ثبات و آرامش در آسیای مرکزی و جنوب ایالت سین کیانگ تأثیر اساسی دارد؛

- همکاری با روسیه برای کسب نفوذ در مناطق جنوبی آسیای مرکزی (خلیج فارس و خاورمیانه)؛
 - هوشیاری در برابر تجدید قدرت روسیه در دراز مدت و آثار احتمالی امنیتی آن بر منطقه و مرزهای چین (سنجایی و سیفی، 1387: 84).
- در کل می‌توان گفت که نفوذ چین در منطقه کاملاً در تضاد با منافع غرب نیست. چین نیز مانند آمریکا و متحدان آن دارای منافع در محدود شدن اسلام بنیادگرا، کاهش وابستگی‌های جمهوری‌های تازه استقلال یافته به روسیه، تقویت استقلال، ثبات و توسعه اقتصادی جمهوری‌های مسلمان نشین، انتقال نفت منطقه به بازارهای بین‌المللی و باز شدن بازارهای منطقه به روی جهان خارج می‌باشد. چین از طریق سازمان همکاری شانگهای سه هدف اصلی را در این منطقه دنبال می‌کند:
- منزوی نمودن سین کیانگ از جنبش مسلمانان آشوبگر؛
 - بی اثر نمودن نفوذ ایالات متحده آمریکا در منطقه؛
 - بالاخره تغییر نقش رویه به عنوان بازیگر کلیدی در منطقه.
- به طور خلاصه، این مسائل نشان از آن دارد که بر مبنای نواقح گرایمی امکان همکاری در میان قدرت‌های حاضر در منطقه وجود دارد ولی احتمال درگیری منافع آنها همیشه است، بنابراین قدرت‌های موجود تا حد ممکن سعی دارند از اصطکاک منافع با یکدیگر دوری گزینند و هر کدام سعی دارند که بالاترین انتفاع نسبی را به دست آورند.

رویکرد اتحادیه اروپا به آسیای مرکزی

منطقه آسیای مرکزی به‌طور غیرمستقیم در رویکردهای امنیتی اروپا تأثیرگذار بوده است به طوری که از لحاظ انرژی و امنیتی جایگاه قابل توجهی به خود اختصاص داده است و این اهمیت با گسترش محیط پیرامونی امنیتی اروپا افزایش یافته است.

عنصر اصلی در رویکرد سیاست خارجی اتحادیه اروپا در منطقه، تأمین منافع اقتصادی است، این رویکرد خصوصاً پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تقویت شده است. نقش و حضور شرکت‌های اروپایی در زمینه‌هایی مانند استخراج نفت و گاز و سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف اقتصادی در دهه گذشته، افزایش یافته است. همچنین به دلیل نگرانی از گسترش بی‌ثباتی‌های حاصل از مناقشه و درگیری‌های محلی، تروریسم، قاچاق مواد مخدر،

مهاجرین به مناطق اروپایی، این کشورها همواره سعی نموده‌اند تا به نوعی در برقراری صلح و امنیت در منطقه نقش داشته باشند (برزگر، 1383: 186).

با حضور آمریکا و ترکیه در منطقه آسیای مرکزی، دولت‌های اروپایی صلاح دیدند که منتظر مانده و تحولات منطقه را نظاره‌گر باشند، ولی با آشکار شدن سودمندی منابع انرژی، شمار زیادی از شرکت‌های اروپایی نیز به سوی این منطقه روی آوردند. در حال حاضر شرکت‌های اروپایی در طیفی کامل از طرح‌های نفتی منطقه حضور داشته و با روسیه و کشورهای آسیای مرکزی همکاری دارند. بنابراین به نظر می‌رسد که منافع آنها و تا حد زیادی، منافع دولت‌های آنها بیشتر بر اهداف اقتصادی متمرکز شده تا بر اهداف استراتژیک. به هر حال، برخی از کشورهای اتحادیه اروپا، فعالیت دوجانبه گسترده‌تری با کشورهای این منطقه دارند (آلیکر و ساینه، 1382: 297-295).

گفته می‌شود که اهمیت امنیتی منطقه آسیای مرکزی برای اتحادیه اروپا تقریباً از سال 2000 و با طرح مبارزه علیه قاچاق مواد مخدر از منطقه افغانستان و از طریق این منطقه به اروپا شروع شده است، اما با حملات 11 سپتامبر 2001 بود که این رویکرد تغییر یافت و اروپا گسترش اسلام‌گرایی، تروریسم و منازعات موجود در منطقه را مورد توجه قرار داد (Yazdani, 2008: 251). بسیاری از تحلیلگران اروپایی معتقد هستند که منطقه آسیای مرکزی بخش جدایی ناپذیر از منطقه امنیتی اتحادیه اروپا است و بیان می‌دارند که تغییر و تحول در وضعیت امنیتی منطقه آسیای مرکزی می‌تواند به طور جدی امنیت اتحادیه اروپا را متأثر سازد (Raher and Watnabe, 2000: 61).

بر مبنای چارچوب نوواقع‌گرایی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در هر صورت در یک یا دو دهه آینده حضور و مداخله اتحادیه اروپا در درگیری‌های منطقه، مستقل از ناتو به رهبری ایالات متحده آمریکا یا دیگر چارچوب‌های بین‌المللی بعید است. دولت‌های اروپایی ممکن است به عنوان بخشی از نیروهای حافظ صلح چند ملیتی در منطقه حضور پیدا کنند و این احتمال نیز وجود دارد که در صورت روی دادن درگیری میان یک یا چند دولت منطقه که همگی آنها عضو همکاری ناتو برای صلح هستند، خواستار مداخله ناتو گردند.

اهمیت منطقه آسیای مرکزی برای جمهوری اسلامی ایران

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و دگرگون شدن فضای بین‌المللی، تحول در شکل تهدیدهای امنیتی را به وجود آورده است. در پی این شرایط است که جمهوری اسلامی ایران تلاش می‌کند منطق وابستگی متقابل در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و امنیتی بین‌المللی را بپذیرد. گفته می‌شود که این رویکرد ناشی از شرایط اجتماعی و تغییرات ساختاری بین‌المللی بوده است. منطقه آسیای مرکزی بسیار متأثر از این شرایط بوده است و با توجه به موضوعات گوناگونی که در ادامه خواهد آمد اهمیت به سزایی برای جمهوری اسلامی ایران دارا می‌باشد. ایران به دلایل مجاورت، مذهب (البته اکثر جمعیت کشورهای تازه استقلال یافته، برخلاف ایران که شیعه هستند، سنی مذهب "حنفی" می‌باشند) و در مواردی اشتراکات قومی با آسیای مرکزی ارتباط تنگاتنگی دارا می‌باشد (قومیت و زبان تاجیک از خانواده قومیت ایرانی و زبان فارسی می‌باشد (تاجیکستان و سمرقند و بخارا در ازبکستان. جمهوری اسلامی ایران پس از تلاش‌های اولیه برای ایجاد روابط استراتژیک و تحکیم بنیادهای حضور خود در منطقه از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا حد زیادی بر منافع اقتصادی متمرکز نموده است، اگرچه منافع فرهنگی و سیاسی هم مد نظر بوده است.

در ابتدای دهه 90 میلادی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به سال‌های بعد از انقلاب اسلامی (1979) تغییر نمود. در آن دوران منافع ایدئولوژیک برای ایران در اولویت قرار داشت و به نوعی مخالف حفظ وضع موجود بین‌المللی بود و آن را نفی می‌کرد. در ابتدای دهه 90 میلادی تهران بیشتر به منافع ملی حیاتی مانند استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی که تنها از طریق نظام بین‌الملل و قواعد حاکم بر آن حفظ می‌گردید، توجه می‌نمود. تقریباً از اواخر 1991 تا اوایل 1993، دولت و نهادهایی نظیر بنیاد مستضعفان، سعی در هدایت، تشویق و شکل‌دهی احیای مذهبی در آسیای مرکزی نمودند. آنها فعالیت‌های تبلیغی، مذهبی، توزیع کتب دینی، پخش برنامه‌های رادیو و تلویزیون ایران در این منطقه، بعضاً آموزش طلبه‌ها در حوزه‌های علوم دینی ایران و گشایش مساجد و مدارس دینی در این منطقه را مدنظر قرار داده بودند (هرتزیگ، 1383: 242-238).

جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اولیه استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی، تامین اهداف و منافع ایدئولوژیک در این منطقه را مدنظر داشت، اما در گذر زمان به این واقعیت رسید که در این منطقه به دیگر اهداف و منافع نیز باید توجه نماید، لذا تا حدود زیادی

سیاست عمل‌گرایانه و واقع‌گرایانه را در این منطقه در پیش گرفت. سیاست و رفتار خارجی ایران، بر پایه اولویت اهداف و منافع ملی - دفاعی و رفاهی قرار گرفت؛ زیرا استقلال این جمهوری‌ها در زمانی بود که گفتمان عمل‌گرایی اقتصادی و واقع‌گرایی اسلامی بر سیاست خارجی ایران حاکم شده بود و از شدت توجه به ارزش‌ها و آرمان‌های انقلابی و اسلامی کاسته شده بود (دهقانی فیروز آبادی، 1385: 122).

به طور کلی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به مرزهای شمالی با توجه به رخدادهای داخلی و بین‌المللی متأثر از چهار مولفه اساسی است: اول، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از یک سو تهدید 200 ساله را برطرف کرده و از طرف دیگر باعث ارتباط بی‌واسطه ایران با کشورهای آسیای مرکزی گردیده است. از طرف دیگر با توجه به مواضع خصمانه ایالات متحده نسبت به ایران، باعث تقویت یک رویکرد روسیه محور در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به این منطقه شده است. دوم، ماهیت انقلاب اسلامی و ایدئولوژیک بودن سیاست خارجی بر تعاریف ایران از تهدیدها و فرصت‌ها تاثیر زیادی داشته است. این مولفه ارتباط بین مسلمانان منطقه آسیای مرکزی و خاورمیانه را تسهیل کرده است و این در حالی است که حساسیت روسیه و ایالات متحده را نیز به شدت برانگیخته است. مولفه سوم در رابطه با نقش روابط ایران و آمریکا است. انقلاب اسلامی و به دنبال آن گروگان‌گیری در سفارت آمریکا و سپس واقعه 11 سپتامبر 2001، باعث رویکرد خصمانه این کشور نسبت به ایران شده و این دیدگاه به کشورهای منطقه آسیای مرکزی نیز منتقل شده است. مولفه چهارم موقعیت ژئوپلیتیک ایران است. ایران با وسعتی معادل 1,648,195 کیلومتر مربع از شمال به دریای خزر و جمهوری آذربایجان و ارمنستان و ترکمنستان و گرجستان از شرق به افغانستان و پاکستان و از غرب به ترکیه و عراق و در جنوب به خلیج فارس و دریای عمان منتهی می‌گردد. با این مشخصات جمهوری اسلامی ایران در بین سه قاره اروپا، آفریقا و آسیا قرار گرفته و حوادث در این قاره‌ها به طور مستقیم بر ایران تاثیر می‌گذارد (وٹوقی، 1388: 106-105).

این موقعیت مرکزی سبب گردیده که عنصری تاثیرگذار در شکل‌گیری حوزه‌های ژئوپلیتیک مجاور خود مانند قفقاز، آناتولی، آسیای مرکزی، خلیج فارس، دریای عمان و اقیانوس هند و حوزه ژئوپلیتیک فلات ایران به شمار آید و بر اهمیت ژئواستراتژیک جمهوری

اسلامی ایران افزوده گردد. در ادامه بحث به طور خلاصه رویکردهای جمهوری اسلامی ایران نسبت به این منطقه از نظر گذرانیده می‌شود.

رویکرد فرهنگی جمهوری اسلامی ایران به منطقه

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، امکان بیرون آمدن کشورهای آسیای مرکزی از انزوای فرهنگی و تاریخی فراهم گردید و بدین ترتیب ایران فرصتی برای احیای روابط تاریخی و فرهنگی خود با این منطقه را به دست آورد. ایران از اولین کشورهایی بود که استقلال این جمهوری‌ها را به رسمیت شناخت و اقدام به تبادل هیات‌های دیپلماتیک خود با آنها نمود. تهران فعالیت‌های فرهنگی خود را به موازات توسعه و بسط روابط سیاسی براساس استفاده از فرصت‌های پدید آمده روزهای آغازین استقلال این کشورها آغاز نمود.

از دیدگاه تهران، تمدن مشترک اسلامی - ایرانی، توجیه تاریخی برقراری روابط نزدیک فرهنگی با کشورهای آسیای مرکزی می‌باشد. دولت ایران تاکید دارد که فرهنگ ایرانی - اسلامی به توسعه روابط دوستانه با این کشورها کمک نموده، درک متقابل و برقراری ثبات و هماهنگی منطقه‌ای را امکان‌پذیر می‌سازد. مرزهای فرهنگی ایران فراتر از مرزهای سیاسی این کشور می‌باشد. داشتن سابقه‌ای طولانی از حضور فرهنگ غنی ایرانی، ایرانیان را وادار می‌سازد تا مسائل آسیای مرکزی را با علاقه بیشتری دنبال نموده و سعی نمایند تا از اشتراکات تاریخی برای توسعه تجارت و مناسبات دیگر با این جمهوری‌ها استفاده نمایند (واعظی، 1387: 294-295).

با این وجود باید گفت که به رغم وجود پیوندهای مشترک و عمیقی که بین ایرانیان و مردم این منطقه و نیز با وجود امضای توافقنامه‌های متعدد فرهنگی بین طرفین، سطح تعامل فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با کشورهای این منطقه چندان قابل ملاحظه نبوده است. این عدم توجه فرهنگی موجب می‌گردد که ایران فرصت‌های طلایی را در منطقه از دست بدهد و از میزان موفقیت ایران با حضور قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در منطقه کاسته شود.

رویکرد اقتصادی جمهوری اسلامی ایران به منطقه

یکی دیگر از رویکردهای جمهوری اسلامی ایران به منطقه، رویکرد اقتصادی است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایران از لحاظ سیاسی و اقتصادی، جایگاه ژئوپلیتیک تازه‌ای پیدا نمود که می‌توانست از آن به خوبی بهره‌برداری نماید. در چنین شرایطی بود که تهران تلاش نمود روابط سیاسی و اقتصادی خود را با این منطقه گسترش دهد. از سویی، وابستگی‌های شدید کشورهای منطقه به روسیه و مشکلات فراوان اقتصادی این کشورها، آنها را به کوشش همه‌جانبه‌ای برای یافتن شرکای جدید اقتصادی - بازرگانی در منطقه کشانده است. در این باره ایران با داشتن مرزهای طولانی مشترک، ویژگی‌های جغرافیایی و مسیر ارتباطی مناسب برای پیوند دادن این منطقه به بازارهای جهانی بهترین شرایط را دارا است (شیرازی، 1382: 290).

از منظر اقتصادی منطقه آسیای مرکزی برای ایران از چند جهت اهمیت دارند:

1. منابع مواد خام گوناگون؛

2. بازار فروش کالاهای ایرانی به ویژه مواد مصرفی؛

3. مسیری برای انتقال صادرات ایران به مناطق دیگر؛

البته ایران نیز برای تحکیم پیوند با اقتصاد این جمهوری‌ها در چند محور فعالیت خود

را سازمان می‌دهد:

1. ایجاد و گسترش خطوط ارتباطی؛

2. احداث خط لوله نفت و گاز طبیعی؛

3. ایجاد مناطق آزاد تجاری (Lotfizadeh, 2011:86 و کولایی، 1376: 142).

با توجه به عدم دسترسی کشورهای آسیای مرکزی به آب‌های آزاد، ایران بهترین گزینه برای خروج از بن بست جغرافیایی و رسیدن آنها به آب‌های آزاد می‌باشد. در واقع، بهره‌برداری از مسیر ایران برای دستیابی به بازارهای جهانی و استفاده از آب‌های آزاد این کشور (خلیج فارس و دریای عمان) نه تنها از لحاظ اقتصادی به صرفه‌ترین و کم‌هزینه‌ترین است، بلکه راه تازه‌ای نیز برای کشورهای این منطقه محسوب می‌گردد تا خود را از قید وابستگی رها نمایند. با این حال با توجه به سیاست آمریکا در جهت کنترل و مهار ایران و اعمال فشار بر کشورهای منطقه، این کشورها نتوانسته‌اند از فرصت‌های فراهم شده به خوبی استفاده نمایند.

رویکرد سیاسی و ژئوپلیتیک جمهوری اسلامی ایران به منطقه

ایران پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در نخستین اقدام خود، جمهوری‌های تازه استقلال یافته را به رسمیت شناخت. وزارت امور خارجه ایران بلافاصله پس از اعلام استقلال از طرف این جمهوری‌ها، شروع به تاسیس نمایندگی‌های سیاسی خود در این کشورها نمود. فضای حاکم بر نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد به گونه‌ای است که از یک سو فرصت پویایی و مانور را برای ایران در عرصه سیاست خارجی فراهم نموده و از سوی دیگر با توجه به شرایط حاکم بر روابط ایران و آمریکا و مخالفت‌های این کشور با سیاست‌های ایران در منطقه، محدودیت‌هایی نیز به وجود آورده است. محدودیت دیگر در سیاست منطقه‌ای ایران، موقعیت برتر روسیه در منطقه آسیای مرکزی و حساسیت آشکار این کشور در خصوص تعاملات و تحولات این منطقه می‌باشد. از آنجا که ایران از یک سو در وضعیتی غیرآشتی‌جویانه با آمریکا به سر می‌برد و از سوی دیگر حساسیت روسیه را نیز نسبت به جمهوری‌های تازه استقلال یافته به خوبی درک کرده است، لذا ایران یک رویکرد عمل‌گرایانه با رعایت ملاحظات سیاسی و فرهنگی را نسبت به این جمهوری‌ها اتخاذ نموده است (واعظی، 1387: 289-288).

اتخاذ سیاست چندجانبه‌گرایی از طریق ایجاد و توسعه ساختارها و سازمان‌های چندجانبه به منظور تشویق و تقویت منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای (مثل اکو) از جمله رویکردهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران در منطقه می‌باشد. با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک، وسعت، اهمیت اقتصادی و توان نظامی، ایران امکان ایفای نقش محوری در تشکل‌های منطقه‌ای در آسیای مرکزی و دریای خزر را دارا می‌باشد. با تلاش ایران، برخی از کشورهای این منطقه به سازمان اکو ملحق گردیدند. هدف ایران، ایجاد یک سازمان بین‌الدولی منطقه‌ای جدید برای ارتقا و افزایش همکاری‌های اقتصادی، فنی و فرهنگی در میان کشورهای عضو بود (هرتزیگ، 1383: 249).

جمهوری اسلامی ایران با قرار گرفتن میان دو منطقه بسیار مهم و استراتژیک خلیج فارس و آسیای مرکزی و با برخورداری از دو موقعیت ژئوپلیتیک در جنوب و شمال و شرق و غرب از موقعیتی منحصر به فرد در عرصه معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار است. بر این اساس، ایران گام‌هایی را در اجرای طرح‌های بزرگ و مهمی در جهت گسترش شبکه‌های راه آهن و خطوط مواصلاتی برداشته است. مهم‌ترین گام در این راه ساخت راه آهن

چابهار - مشهد - سرخس - تجن است که دسترسی کشورهای منطقه را به مناطق مختلف جهان میسر می‌سازد.

جمهوری اسلامی ایران در این منطقه با چالش‌هایی در زمینه‌های سیاسی - راهبردی و اقتصادی - فنی نیز روبه‌رو می‌باشد. یکی از چالش‌های مهم سیاسی - راهبردی، سیاست‌ها و اقدام‌های بازدارنده ایالات متحده آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه و جهان است (Nichol, 2012:6-10). این سیاست‌ها به دو صورت برای جمهوری اسلامی ایران محدودیت رفتاری ایجاد می‌نماید: اولاً، آمریکا و رژیم صهیونیستی با مداخله در منطقه به مقابله مستقیم با سیاست‌ها و اقدام‌های ایران می‌پردازند. ثانیاً، با ارائه تصویری بنیادگرا و ستیزه‌جو از ایران، بی‌اعتمادی و سوءظن کشورهای منطقه را نسبت به اهداف و نیات ایران برمی‌انگیزد.

رویکرد امنیتی جمهوری اسلامی ایران به منطقه

بحث امنیت در منطقه با توجه به حضور تازه سیاسی، نظامی و اقتصادی ایالات متحده آمریکا و البته حضور رژیم صهیونیستی (و برخی دیگر از قدرت‌ها) و تنش‌هایی که در منطقه علیه ایران صورت می‌گیرد، وضعیت خاصی را فراهم آورده است. آمریکایی‌ها و رژیم صهیونیستی به شدت سعی می‌کنند که از طریق فعالیت‌های اقتصادی، نظامی و فرهنگی، نفوذ خود را در کشورهای آسیای مرکزی گسترش دهند. به طور کلی نقش و سیاست امنیتی ایران در آسیای مرکزی براساس سه اصل مبتنی می‌باشد:

1. میانجیگری در منازعات منطقه‌ای که می‌تواند به عنوان حافظ صلح هم مطرح گردد؛
 2. مشارکت در سازمان‌های چند جانبه‌ای مانند اکو برای ارتقای سطح قدرت منطقه‌ای خود؛
 3. توجه و تأکید بر حفظ وضعیت موجود و تأمین ثبات و امنیت دولت‌های تازه تاسیس (سیف زاده، 1384: 189).
- اگرچه ایران خواهان ایجاد توسعه همکاری‌های منطقه‌ای است ولی با اعمال نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای و شرکت‌های چند ملیتی، فضا برای توسعه همکاری‌های منطقه‌ای تا حدی محدود گردیده است.

همچنین مسئله دریای خزر نیز برای ایران یک مسئله امنیتی است، می‌توان مواردی را که ممکن است سبب بروز ناامنی در منطقه دریای خزر گردند بدین صورت دسته‌بندی کرد:

- اقدامات برخی از کشورهای ساحلی جهت بهره‌گیری یک طرفه از منابع اقتصادی دریای خزر؛

- تلاش برای ایجاد ناوگان نظامی یا دعوت از نیروهای بیگانه؛

- اختلافات میان کشورهای ساحلی بر سر رژیم حقوقی دریای خزر و مسیرهای خط لوله نفت و گاز؛

- آلودگی زیست محیطی دریای خزر و گسترش ناتو به شرق که به تدریج در حال نزدیکی به دریای خزر می‌باشد. البته ایران برای حفظ امنیت خزر همواره به خصوص بر امنیت دسته جمعی توسط کشورهای ساحلی و نیز ایجاد یک سامانه مناسب امنیتی تاکید داشته است؛

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر مبنای اصول و الگوی رفتاری خاصی در منطقه شکل گرفته است. نقش آفرینی مؤثر ایران به عنوان میانجی و حافظ صلح در مدیریت و حل و فصل منازعات منطقه‌ای خود را نشان می‌دهد. میانجیگری ایران در بحران ناگورنو - قره باغ، بین ارمنستان و جمهوری آذربایجان و ایفای نقش به منظور برقراری صلح در تاجیکستان، پیامدهای عملی این سیاست محسوب می‌شود (سیف زاده، 1384: 189).

در حوزه شمالی مرزهای ایران، تحولات خاصی توسط آمریکا در حال انجام است. اگر هدف نهایی آمریکا در آسیای مرکزی خارج ساختن روسیه از این منطقه باشد، نتیجه قهری این سیاست، قطع ارتباط روسیه با ایران، قطع کریدور شمال - جنوب، شکل‌گیری آرایش ژئوپلیتیک جدید در منطقه و در نهایت تکمیل محاصره جمهوری اسلامی ایران توسط کشورهای همراه با آمریکا خواهد بود. با نگاهی ساده به نقشه جغرافیای سیاسی منطقه و همسایگان ایران به سادگی می‌توان به این نکته پی برد که در صورت تقویت حضور نظامی آمریکا در منطقه و با توجه به حضور نیروهای آمریکا در عراق و اتحاد استراتژیک واشنگتن و ناتو با آنکارا در غرب کشور و حضور نظامی ایالات متحده آمریکا در افغانستان و اتحاد استراتژیک آمریکا با پاکستان در شرق کشور و بالاخره حضور گسترده نظامی آمریکا در سواحل خلیج فارس و دریای عمان، عملاً جمهوری اسلامی ایران در محاصره نیروهای نظامی - اطلاعاتی آمریکا قرار می‌گیرد (موسوی، 1384: 57-58).

بدین ترتیب با توجه به رویکرد نواقح‌گرایی باید اظهار داشت که افزایش حضور و نفوذ آمریکا در محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران در بلند مدت، تهدید امنیت ملی محسوب می‌شود و باید با شکل‌گیری این تهدید مقابله شود. شرایط مطلوب امنیتی در حوزه شمالی، حفظ وضعیت ژئوپلیتیک پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است که از طریق گسترش همکاری‌های دوجانبه با کشورها و همکاری‌های چند جانبه منطقه‌ای میسر خواهد بود و در همین راستا باید تحولات در دریای خزر مورد توجه بیشتری قرار گیرد و در جهت رسیدن به توافق در خصوص رژیم دریای خزر به خصوص توافق در مسایل امنیتی و نظامی، تلاش مضاعفی صورت گیرد. خلأ امنیتی در منطقه، سبب تشدید تعارضات امنیتی در منطقه گردیده و باعث ورود قدرت‌های فرامنطقه‌ای و افزایش کشورهای بازیگر در منطقه شده است. از طرفی، حضور آمریکا که با اعمال فشار سیاسی و اقتصادی و نظامی همراه بوده است، برخی از دولت‌ها را به فکر استفاده از حضور آمریکا به عنوان عامل متوازن کننده با ایران انداخته است. حضوری این چنین، تا حدودی جو بی‌اعتمادی نسبت به جمهوری اسلامی ایران را افزایش داده است.

نتیجه‌گیری

بر اساس رهیافت نواقح‌گرایی دیگر امنیت کشورها به وضعیت استحکام، قدرت و بنیان و ساختار آن منتهی نمی‌شود، بلکه ماهیت و چگونگی تحولات و تعاملات ساختارهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی آن کشور می‌تواند باعث تقویت امنیت و یا تهدیدهای امنیتی باشد. شرایط پیچیده منطقه آسیای مرکزی و رقابت‌های ژئوپلیتیک در حال افزایش در آن، اگرچه فرصت‌هایی را پیش روی ایران گذاشته، اما از طرفی موجب تهدید امنیت ملی و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران را هم فراهم ساخته است. بنابراین ضروری است به تحولات امنیتی و نظامی این منطقه، توجه افزون‌تری شود. چنان‌که آشکار است با توجه به تحولات امنیتی پس از حادثه 11 سپتامبر 2001 در منطقه به ویژه به دلیل افزایش حضور و نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای، تضعیف نقش بازیگران سنتی، تشدید گرایش‌های مرکزگرایانه در منطقه و تقویت روند برخورد با گرایش‌های اسلامی، تهدیدهایی برای جمهوری اسلامی ایران به وجود آمده و فرصت‌ها تا حدی محدود شده است.

علاوه بر آن وجود برخی عوامل منازعه و درگیری در این منطقه نظیر مسائل مربوط به تعیین رژیم حقوقی دریای خزر، تنش‌های ناشی از انتقال منابع نفت و گاز منطقه از مسیرهای گوناگون، چالش‌های ناشی از گسترش ژئوپلیتیک قومی و بحران‌های هویتی، بی‌ثباتی ناشی از جنگ و ناآرامی در طول مرزها، موجب شده تا امنیت ایران در این حوزه با حساسیت بیشتری روبه‌رو شود.

با توجه به شرایط این جمهوری‌ها و معضلات سیاسی، اجتماعی و امنیتی آنها و رویکردی که جمهوری اسلامی ایران به این منطقه دارد، بهترین راه ممکن در این منطقه ایجاد صلح و استقرار ثبات می‌باشد. در این شرایط، ایران و همچنین کشورهای این منطقه قادر خواهند بود به اهداف و منافع خود دست یابند. البته جمهوری اسلامی ایران نیز در این رابطه سعی نموده تا با میانجیگری در مناقشات و درگیری‌های موجود در منطقه به رفع بحران‌های بالقوه و بالفعل در منطقه کمک کند و منطقه را به سوی نوعی صلح پایدار رهنمون سازد؛ همچنین ایران از طریق ایجاد روابط دو یا چندجانبه در منطقه، می‌تواند به کاهش نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای کمک کند و باید از تمام امکانات موجود خود استفاده نماید تا بتواند این تقابل و تعارض در منطقه را به تفاهم و تعامل تبدیل نماید.

منابع و مأخذ

- آلیکر، اولگا و تامس ساین (1383)، *گسل‌های منازعه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی*، ترجمه محمود رضا گلشن پژوه و دیگران، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- بیلیس، جان و استیو اسمیت (1383)، *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)*، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- برزگر، کیهان (1383)، "ده سال پس از فروپاشی شوروی: چارچوبی مفهومی برای تحلیل مسایل ایران"، *فرهنگ اندیشه*، سال سوم، شماره نهم.
- دهقانی فیروز آبادی، سید جلال الدین (1385)، "گفتمان‌های سیاست خارجی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز"، *ایراس فصلنامه مطالعات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز*، سال اول، شماره دوم.
- رابینز، فیلیپ (1380)، "جایگاه آسیای مرکزی، قفقاز در سیاست خارجی ترکیه"، *خزر، نقش قدرت‌های خارجی (مجموعه مقالات)*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- سنجابی، علیرضا و مریم سیفی (1387)، "حضور و نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در آسیای مرکزی: فرصت‌ها و تهدیدات برای جمهوری اسلامی ایران"، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره 64.
- سیف زاده، سید حسین (1384)، *سیاست خارجی ایران*، تهران: نشر میزان.
- شاربووا، سوارا (1382)، "مثلث ایالات متحده آمریکا-اروپای غربی-روسیه و آسیای مرکزی"، ترجمه سعید نقی زاده، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال یازدهم، دوره سوم، شماره 41.
- شیرازی، حبیب‌ا... ابوالحسن (1379)، "منافع ملی ایالات متحده آمریکا در آسیای مرکزی در رقابت با روسیه"، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال نهم، دوره سوم، شماره 29.
- صادقی، احمد (1381)، "ثبات در آسیای مرکزی در دوره پس از کشمکش"، *ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها*، سال شانزدهم، شماره 160.
- علایی، حسین (1388)، "تأثیر پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران"، *فصلنامه جغرافیا*، سال هفتم، دوره جدید، شماره 23.
- فلاحت پیشه، حشمت‌ا... (1380)، *تحولات امنیتی آسیای مرکزی و قفقاز و امنیت ملی ایران*، تهران: انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران (دانشکده فرماندهی و ستاد معاونت پژوهشی).

- قهرمان پور، رحمان (1383)، " تحولات و چالش‌های فرا روی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران"، *امنیت بین الملل (مجموعه مقالات)*، تهران: موسسه فرهنگی بین المللی ابرار معاصر.
- الهه، کولایی (1376)، *سیاست و حکومت در آسیای مرکزی*، تهران: انتشارات سمت.
- موسوی، سیدرسول (1384)، " تحولات امنیتی - نظامی آسیای مرکزی و قفقاز و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران"، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، سال سوم، شماره نهم.
- هرتزیگ، ادموند (1383)، " منطقه‌گرایی ایران و آسیای مرکزی"، ترجمه محمد علی قاسمی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره سوم.
- هیبر، زاسکیا (1377)، " سیاست چین در آسیای مرکزی"، ترجمه لادن مختاری، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال هفتم، دوره سوم، شماره 24.
- واعظی، محمود (1387)، *ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز (بنیان‌ها و بازیگران)*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- وثوقی، سعید (1388)، " تهدیدات امنیتی ایران در منطقه قفقاز جنوبی"، *فصلنامه مطالعات سیاسی و بین المللی*، اصفهان: دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، سال اول، شماره اول.

- Akcali Pinar and Cennet Engin-Demir (2012), "Turkey's Educational Policies in Central Asia and Caucasia: Perceptions of Policy Makers and Experts", *International Journal of Educational Development*, Vol.32.
- Buzan, B. (1983), *People, States and Fear*, London: Harvester Wheat Sheaf.
- Chotaev, Zakir (2006), " The Multilateral Structures and Legal Foundations of Russia s Security Policy in Central Asia", *Central Asia and the Caucasus*, Vol.40, No. 4.
- Fumagalli, Matteo (2007), "Alignments and Realignments in Central Asia: The Rationale and Implications of Uzbekistan's Rapprochement with Russia", *International Political Science Review*, Vol.23, No. 3.
- Garnett, S.W., A. Rahr and K. Watanabe (2000), *The New Central Asia: In Search of Stability*, New York: The Trilateral Commission.
- Iazmuradov, Atajan (2006), " The U.S. s Greater South Asia Project: Interests of the Central Asian Countries and of the Key Non Regional Actors", *Central Asia and the Caucasus*, Vol.41, No.5.
- Jackson Nicole J (2006), " International Organizations, Security Dichotomies and the Trafficking of Persons and Narcotics in Post-Soviet Central Asia: A Critique of the Securitization Framework", *Security Dialogue*.
- Jonson, Lena (2001), " Russia and Central Asia ", in Roy Allison and Lena Jonson (Eds), *Central Asian Security: The New International Context*, London: RIIA.

- Kavalski Emilian (2010), "Shanghaied into Cooperation: Framing China's Socialization of Central Asia", *Journal of Asian and African Studies*, No.45.
- Lotfizadeh A. (2011), "Iran Policy Influence on Contemporary Political Trends in Central Asia", *American Journal of Scientific Research*, Issue 22.
- Mearsheimer, J. (1994/5), "The False Promise of International Institutions", *International Security*, Vol 19, No.3.
- Mohapatra Nalin Kumar (2007), "Political and Security Challenges in Central Asia: The Drug Trafficking Dimension", *International Studies*, No.44.
- Nichol Jim, (2012), "Central Asia: Regional Development and Implications for US Interests", *CRS Report for Congress, USA: Congressional Research Crevice*, No.7-5700.
- Omelicheva Mariya Y (2010), "The Ethnic Dimension of Religious Extremism and Terrorism in Central Asia", *International Political Science Review*, No. 31.
- Rumer, B (2002), "The Powers in Central Asia", *Survival*, Vol. 44, No.3.
- Sharma, R.R (2008), "Challenges to Stability in Asia", *International Studies*, No.41.
- Waever, O. Buzan, B. Kelstrup, M., and Lemaitre, p. (1993), *Identity, Migration and the New Security Agenda in Europe*, London: Pinter.
- Weitz Richard, (2011), "Turkish Foreign Policy Evolution", *Turkey Analyst*, Vol.4, No.21.
- Yazdani Enayatollah (2007), "US Democracy Promotion Policy in the Central Asian Republics: Myth or Reality?" , *International Studies*, No.44.
- Yazdani Enayatollah (2008), "The European Union and Central Asia", *International Studies*, No.45.